



شکسپیر

منبع: نشریه اتحادیه هنرپیشگان ایران
سال اول، شماره پنجم، اسفند ۱۳۳۱
از: شرف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مهتاب، مانند همه اینها جزء طبیعت و مشمول خلود و ابدیت است. شراب کهنه‌ایست که مستی آن عوالم و اقطار و آفاق مجهول و بدیعی را بر ما مکشوف میکند. این نه من تنها، از این شراب مستم و در این مستی افسانه میگویم؛ سیصد سال است که ملیونها، روح، قلب، عاطفه، احساس و نبوغ با آن مستی‌ها کرده‌اند، جامها ریخته‌اند، و احیاناً تمام عمر را در راه این مستی باخته‌اند.

شکسپیر جهان‌یست مجهول! هنوز همه چیز در آن شناخته نشده؛ بوده‌اند و هستند بسیاری که به‌دایت فانوس نبوغ خود، کم و بیش بیافتن مجهول پرداخته‌اند. لیکن هنوز بسیار است زوایا و تاریکیهائی که روشن نگردیده و بسیار است چیزهائی که گفته و دانسته نشده.

شکسپیر خالقی است، آفریننده شگرفیست، صانعی است که عالمی نو آفریده است. شکسپیر خورد جهان‌یست، جهان‌یست که در آن همه چیز کامل و خالد آفریده شده و هر چیزی در آن تجلی و تششع خاصی داراست! شکسپیر، جهان‌یست؛ یک جهان نبوغ و خلاقیت و جمال! اینجهانی نیست که معرض زوال و خاموشی باشد. گلی نیست که پژمرده شود، شیشه عطری نیست که بشکند و رایحه آن پس از اندک زمانی زائل شود. عطر جادویی است که فضای روح انسانها را پر کرده و از عناصر ذاتیه عالم گردیده است! شکسپیر مانند قله اورست، دریای آرام، برفهای قطبین، سیاهی شب، گرمی خورشید، قوه جاذبه، قوانین طبیعت، جنگلهای بکر و اسرارآمیز، نور نوازشگر

جهان شکسپیر واقعیت و عینیت ممتازیست. سیصد و چند سال پیش، موجودی چون گلی شکفته و خاکشده، اما هنوز عطر جاوید و جادویی آن فضای عالم را اشباع کرده است. شکسپیر مثل ستاره زهره در اعماق و ابعاد ظلمت زمان می‌درخشد. الماس نادر و بی‌نظیریست که از رشته خلقت گریخته، و در فضای نبوغ کوبی شده و مداری ابدی یافته است!

جهانی که او آفریده، خارج از عالم ما نیست، حتی خارج از حدود مألوف و معتاد جهان ما نیست. پریان و دیوها آنرا نساخته‌اند، سازنده جهان او انسانست. انسانیکه، در ساختن آن تمام کیفیات، قابلیت‌ها، خصوصیات، اصول و موازین خود را بکار میبرد. جهان او جهانیست که بیش از هر چیز، از سنگ و خاک، از آب و هوا، از نور و ظلمت تکوین یافته و ساکنین آن موجوداتی جاندار، موجوداتی از خون و گوشت و استخوانند! جهانی که در آن قوانین ضروریه طبیعت، همراه تعقل احساس، همراه آرزوها، رؤیاهای اوهام، ماخلولیاها، شهوات، تشنجات، طپشها، لذات و آلام، اضطرابات و کوششها، غفلتها و آرامشها، سستیها و بیخودیها، دلهره‌ها و وسوسه‌ها، فریب‌ها و دروغها، همراه تقوی و حقیقت و طهارت جملگی بر آن حکومت میکنند! اینجهان، جهان شگرفی است، جهانیست که باید آنرا شناخت، باید هوای معطر آنرا استنشاق کرد، باید از شراب آن مست شد، زیرا این مستی هشیاری بخشی است.

شاید از آنچه که من میگویم، بوی تند احساس مستانه‌ای بمشام برسد، شاید بگویند تو آن مستی که در حال سکر از محبوب خود افسانه‌ها می‌گویی، گو چنین باد! من از این مستی که شراب شکسپیر به من میدهد حرارت و نشاط زندگی میگیرم. ایکاش بتوانم همه این شراب را یکجا بنوشم! اما افسوس...! نه تنها من از میخانه مستم، در این سیصد سال هزاران نفر به فراخور از این شراب سحرآمیز مست شده‌اند. شکسپیر نه تنها معاصرین خود را مسحور کرده، بلکه آیندگان را برای ابد جادو کرده است. «بن جونسون» درام‌نویس و شاعر معاصر وی چه بجا درباره او گفته است که: «او نه تنها از آن عصر واحدیست بلکه برای تمام زمانهاست.» مضمون این شعر شکسپیر که برای معشوق خود ساخته، شامل آثار خالد خود اوست:

«مادام که انسان‌ها میتوانند نفس بشکنند، با چشمها میتوانند ببینند. همچنان شعر من زنده است، و بتو زندگی میبخشد.»
شکسپیر شیفتگانی مانند هوگو و گوته دارد. ایندو نابغه بزرگیکه خود از نوادر بشریت بشمار میروند. آنها هم از شراییکه شکسپیر بکامشان

میریزد از خود بیخودند!

این هوگو است که انگار شب مهتاب بهاری، یکی از شاهکارهای شکسپیر را در تایش شمع خوانده و تمام کرده، اکنون در سکر و نشاط خود، و در حالیکه عطر پراکنده گل‌های بهاریرا که از پنجره بدرون اتاقش دامن کشیده است، نوشیده، قلم بدست میگیرد و مینویسد:

«... از شکسپیر است که پرندگان میخوانند، بوته گیاهان از سبزی پوشیده شده‌اند، دلها دوست میدارند، ارواح رنج میبرند، ابرها از اینسو بآنسو میروند، گرمی است، سردیست، شب فرود میآید، زمان میگذرد، جنگلها و مخلوقات سخن میگویند، رؤیای وسیع ابدی بر فراز همه چیز بر و بال میزند... شکسپیر، هیچ قید و شرط، هیچ مانع، هیچ حد و ساحلی ندارد، او شاعر است، خود را عرضه میکند، میبخشد، پراکنده میسازد، وجود خود را زیاده از حد میبخشد، و هرگز تهی نیست. دوباره پز میشود، و خود را صرف میکند، سپس بار دیگر آغاز میکند. او مسرف نبوغ است.

شعر او طعم تندو برنده عسلهائیرا دارد که زنبورهای خانه بدوش و بی‌کندو فراهم میکنند... او در درون خود، بادها، ابرها، جرعهای سحرآمیز و نوسانها دارد؛ او بر نسیمهای وزنده تکیه میزند، او آکنده از شیریه مجهول حیانتست... او مانند تمام شعرای کبیر، تمام چیزهای بزرگ، مجذوب رؤیائیست... شکسپیر حاصلخیزیست، نیروست، وفوراست، سینۀ آکنده است، فنجان کف آلود و جوشانست، پیمانۀ لبریز است، شیرۀ فراوانست، سیلاب آتش فشانست، باران جهانی حیانتست.

دوات او مانند دهانۀ آتش فشان دود میکنند... درام شکسپیر انسان را در یک لحظه معین توصیف میکند. انسان از میان میرود، ولی این دارم باقیست. که زمینۀ آن حیات، قلب، جهان و رؤیه آن قرن شانزدهم است... اثر او مطلق، مفوق، آمر، سرفرازانه واحد و تنها و بدون مجاورتست، در تشعشع عالی و در انعکاس عبث و بیهوده است و باید همچنان بدون رونوشت باقی بماند.»

اینست آنچه هوگو از شکسپیر میگوید، هوگویی که مست شراب سحرآمیز و مجهولی است. قلب او در حالیکه این سخنان را میگوید از حرارت حیات شگرفی آکنده است و بشکل تازه‌ای میتپد.

گوته Goethe بزرگ هم در اینمستی مستغرق شده. گوته‌ای که آفرینندۀ درامی نظیر فاوست Faust است که بجای خود از آیات کمال هنری و نمو فکری و علو عقل و احساس بشریست، در برابر آثاریکه قلم شکسپیر رقم زده، خم میشود و میگوید:

«خستین صفحه‌ایکه از آثار او خواندم، مرا در تمام دوران زندگی

از آن او ساخت؛ هنگامیکه یکی از بازبهای او را تمام کردم، مانند کور مادرزادی بودم که دست معجزه آسایی، در یک لحظه باو بینائی میبخشد، با وضوح تمام دیدم و احساس کردم که وجودم بنحو نامحدودی گسترده شده بود، همه چیز در آن حال برای من مجهول بود، و این روشنائی غیر معتاد چشمانمرا میآزرد. اندک اندک دیدن را آموختم، و بشکرانه استعداد (نبوغ) ضابط و پذیرنده خود، آشکارا باحساس آنچه یافته بودم، ادامه دادم. یک لحظه هم در طرد و ترک درام کلاسیک تردید روا نداشتم. وحدت مکان (مقصود وحدت ثلاثه درام‌های کلاسیک است: زمان، مکان، عمل) چون زندانی در نظر من خسته‌کننده و ملال‌انگیز بود. وحدت زمان و عمل سنگین و بیدارگرانه تخیل و تصور ما را مقید میکند، من از اینهمه بفضای آزاد پریدم، و برای نخستین بار احساس کردم که دست و پا داشته‌ام.

درام‌های شکسپیر، ظرف زیبایی از شدوذ و نوادر است که در آن، تاریخ جهان بر رشته نامرئی زمان، مقابل چشمان ما میگذرد... متن وقایع نمایش‌های او، اگر بخواهیم مطابق سبک معمول سخن بگوئیم وقایع یک داستان یا نمایش نیستند. زیرا بازبهای او همه گرد یک نقطه پنهانی (که هیچ فیلسوفی هنوز آنرا ندیده و معین نکرده است) دور میزنند که در آن خصوصیت خودما (ego)، آزادی مجعول اراده ما، با جریان ضروری کل مصادم میگردد، ولی ذوق فاسد ما چنان چشمانمان را تیره و تار میکند، که همواره محتاج بافرینش تازه‌ای هستیم تا ما را از این ظلمت و تیرگی نجات بخشد... او ما را بدرون تمام جهان راهبری میکند، ولی ما مردم ناتوان و ناآزموده، در برخورد با هر ملخ عجیبی فریاد میزنیم که: «ما را خواهد بلعید!»

این نیز سخنان گوته، گوته بما میآموزد که شکسپیر را بخوانیم، بنوشیم، بفهمیم و پس از آن دوست بداریم...

عصر شکسپیر

در قرن شانزدهم میلادی، انگلستان را طوفانی از حوادث در بر گرفته بود. بذرهائیکه جنبش رنسانس Renaissance از نیمه دوم قرن پانزدهم در زمینه‌های مختلف حیات انسانی پراکنده بود، اکنون رشد کرده و علی‌الدوام حضرت و طراوت و باروری آن افزوده میگردد.

مبانی اقتصادی جنبش رنسانس، در آنزمانی مستقر گردید، که در سایه تغییرات ضروریه جریان تاریخ، سیاست‌های سلطنت‌طلبانه، با استعانت و حمایت روستائیان و ساکنین بلاد و قصبات، سلطه اشرافیت ملوک‌الطوایفی را ریشه کن ساخت، و پایه‌های سلطنت‌ها و حکومت‌های مطلقه را که مبتنی بر ملیت و احساسات ملی بود، بنا نهاد. این دوره تاریخی، همان دوره‌ایست که ملل اروپای جدید و جامعه تازه بورژوازی را در دامان خود پرورش و بکمال سوق میداد.

انگلستان نیز مانند سایر بلاد و ممالک اروپا، از نتایج این جنبش حظ فراوان برد. جنبش رنسانس که بدنبال یک تغییر مبانی اقتصادی حیات بشر، پدید آمده بود، در تمام شئون زندگی، انفجار و طوفان برانگیخت. انسانها با تلاش مرگباری میکوشیدند که روح، مغز، عقل و احساس خود را از ظلمات و زوایای حیات قرون وسطائی، نجات بخشند. سایه شوم و سنگین کلیسا که قرن‌ها، زوایای حیات انسانها را آکنده بود، اندک اندک سلطه و نفوذ شیطانی خود را از دست میداد. علوم طبیعی در حال تکوین بود. پروتستانتیسم Protestantism، قدرت اهریمنی کلیسا را درهم میریخت. اکثر ملل اروپا عقاید لوتر Luther و کالون Calvin پرچمداران این نهضت را میپذیرفتند، و مقارن با این جنبش‌ها، فکر و وجدان بشر از اسارت افسانه‌ها و اساطیر قرون آزاد میشد، در ایتالیا و دیگر ملل لاتین، فلسفه یونان قدیم، با مبانی و افکار متخذه از شرق و تمدن غرب، درهم آمیخته میشد، و پایه مبانی و عقاید فلسفی

بزرگ و مهمتر از همه فلسفه ماتریالیسم قرن هیجدهم اندک اندک آماده میگردد.

قرن شانزدهم یکی از مهمترین قرون تمدن ملل اروپاست. و انگلستان نیز در این قرن یکی از درخشانترین ادوار تاریخ خود را طی میکند. عصر شکسپیر، از جنبه تاریخی معروف بعصر الیزابت و بنام ملکه نامدار انگلیس است. در این عصر تجارت انگلستان باوج رسیده بود، تجار انگلیسی کالاهای خود را بهرسو میفرستادند و یک رقابت تجاری و منافسه اقتصادی میان انگلستان و اسپانیای آنزمان که سلطه و نیروی فراوانی داشت، پدید آمده بود. اقطار جدیدی از دنیا که بوسیله کولومبوس و داگاما کشف شده بود، دائره دید انسانها را وسیعتر کرد، و بر زمینه کوشش آنها افزود.

در همین عصر، گروهی از مردان با استعدادیکه از بیم تعقیبات کلیسائی و مذهبی فلاندر، هلند و فرانسه گریخته بودند، بانگلستان آمدند و اسرار بافتن پارچه‌های پشمی ظریف و زیبا را، بدیگران تعلیم دادند. صنعت کارخانه‌ای، بتدریج جانشین کار دستی میشد، و بانظریق، صادرات انگلستان، با وجود امتعه تازه فزونی میگرفت. جنگ دریائی که در سال ۱۵۸۸ بین انگلستان و اسپانیا شعله‌ور شد و سرانجام منجر بشکست قوای دریائی و از میان رفتن کشتیهای اسپانیائی گردید، تفوق اقتصادی و سیاسی انگلستان را مستحکم ساخت. تمام این تغییراتی که در پایه‌های زیرین حیات اجتماعی ملت پدید میآمد، حیات عقلی و فکری تازه‌ای را تکوین میداد. اکنون ملت مسلط و فائق بحیات امیدوار بود و در راه تکثیر و تحسین آن میکوشید. در ادبیات ایندوره، روح استوار و مفتخر عصر، منعکس شده است. در این عصر است که شعرا و درام‌نویسانی نظیر مارلو Marlowe، کید Kyd، بن جونسون Benjonson و جون لی لی John lily و فیلسوف و متفکری مانند فرانسویس بیکن F. Bacon، وداهیه جهانی بیمانندی، چون شکسپیر، پدید آمدند و درام را از خدمت معجزات و شخصیات مذهب، و رموز و اسرار افسانه‌ای خارج ساختند. و شکسپیر در میان آنها چنان بلند پایه‌ای برای درام بنا نهاد که مانند جبال هیمالایا سر بافلاک میساید.

زندگی شکسپیر

شکسپیر نابغه‌ایست که وجودش طوفانی برانگیخته است؛ طوفانی از تردید و اضطراب، طوفانی از ایمان و بحث، طوفانی از اعجاب، طوفانی از اندیشه و سکوت! سیصد و اندی سال از مرگ این اعجوبه روزگار می‌گذرد و هنوز هم حقیقت حیات، وجود و نبوغ از محفوف بتربید و گمان و پیچیده باوهم و اقوال مختلف است. بعضی در وجود او شک میکنند، بعضی دیگر تصور میکنند که بیوگرافی او را روشن و کامل کرده‌اند، گروه دیگر هنوز امیدوارند که روزی این موجود مجهول کما هو حقه شناخته شود و مترقبند که گذشت زمان و توسعه مدار بحث و فحوص مجال ظهور و بروز این کوبک مرمر را فراهم سازد. آری همانطور که علمای نجوم و علم‌الفلك، امیدوارند که روزی معرفت بشر نسبت بکواکب و نجومی که امروز کم و بیشی از آنها دانسته شده و حقیقت و صحت آن بثبوت تجربی رسیده است؛ توسعه یابد و کامل شود - همانطور هم عشاق شکسپیر و پرستندگان نبوغ او انتظار روزی را دارند که این نادره زمان نیز چنانکه باید و شاید شناخته شود.

مخ‌ذک، جهد مستمر و عاشقانه محققین تاکنون توانسته است بسیاری از حقایق مربوط بحیات شکسپیر را برای ما روشن کند. برای نوشتن بیوگرافی شکسپیر چهار منبع را میتوان در نظر داشت. اول، که در عین حال مهمترین این منابع اربعه بشمار میرود، اسناد و مدارک ثبتی است که از زمان او برای ما باقیمانده. این منبع که در دفتر ثبت

کلیسای استراتفورد آپان - آون - محل تولد شکسپیر - وجود دارد، تاریخ تعمید شکسپیر، برادران و خواهران، و تاریخ وفات او و پدرش، مادرش و اقوامش را میتوان یافت.

منبع دوم: - روایات و اخباریست که شامل حیات او، و حوادث زندگی او، و افسانه‌هاییست که درباره او، گفته شده است.

منبع سوم: تواریخ ادبی است. در این تواریخ برخی از قضاوتها و اطلاعات معاصرین شکسپیر درباره او و آثار و اشخاص درامهایش یافت می‌شود. منبع چهارم: آثار خود شکسپیر است. دارمها و تغزلات Sonnets اوست. زیرا بدون شک. شکسپیر بسیاری از صور وجود و شخصیت خود را در آثارش منعکس کرده است. مطالعه دقیق و تحلیلی آثار او، بالاخص در شناختن شخصیت معنوی، طبیعت، خاصه، طپشها و هیجانات روحی، عقاید و نظریات، اندیشه‌ها و تأملات، رغبات تاریک و مجهول و معتقدات وجدانی و روحی او، راهبر و یاور بزرگی است.

درباره تاریخ تولد شکسپیر اقوال و حتی شکوک فراوان است. تحقیقات و تتبعات بیشمار و مستمربه که در این زمینه صورت گرفته تا اندازه‌ای معرفت ما را بمولد، خانواده، و رویهمرفته حیات پنجاه و دو ساله او تا حدی قابل اطمینان میسازد. تاریخ صحیح روز و ماه تولد و مرگ او تصادفاً هر دو یکروز است. و از آنجا که تاریخ مرگ او علی‌التحقیق روز پنجشنبه ۲۳ آوریل ۱۶۱۶ بوده؛ و در صورت صحت روایات مذکوره، شکسپیر در روز دوشنبه ۲۳ آوریل ۱۵۶۴ در استراتفورد - آپان - Stratford - Upon - Avon در ناحیه وارویکشایر Warwick-shire بجهان چشم گشوده است. یکی از منابع مطمئن و معتناهی که این فرضیه را تأیید میکند و بدون تردید مؤید آنست، تاریخ تعمید شکسپیر است که در دفتر ثبت کلیسای هالی ترینیتی Holy Trinity در استراتفورد - آپان - آون، باین شکل مضبوط است: ۲۶ آوریل ۱۵۶۴ - گیلیموس، فیلیوس جوهانس شکسپیر.

پدر شکسپیر، بنام جون شکسپیر John Shakespeare از نژاد مردمی فعال و صاحب زمین بوده که ابا عن جد در قصبه سنیتز فیلد Snitterfield، یا اطراف آن که در فاصله سه میل و نیمی شمال شرقی استراتفورد واقع شده است، سکونت داشته‌اند. مسئله شغل پدر شکسپیر مورد اظهار و بحث فراوان قرار گرفته. بعضی از روایات شاهد بر اینست که «جون»، از کاتولیکها بوده و فرزند او نیز همین مذهب را داشته است، مشاغلیرا که باو نسبت میدهند؛ دلال محصولات فلاحتی، دست کش فروش، تاجر پوست، قصاب است که در عین حال، پشم، چرم، غلات، در حوزه معاملات و کارهای او بشمار میرفته است. از سال ۱۵۵۱، تا سال ۱۶۱۶ که تاریخ مرگ او و هفتاد و سومین و یا هفتاد و چهارمین سال عمر اوست، جون شکسپیر در استراتفورد میزیست و دوران پر ترقی و تنزل حیات خود را طی میکرد. در بین سالهای ۱۵۵۶ تا ۱۵۷۲ حیات سعادت‌آمیز و آرامی میگذرانید، مقام و مشاغال او فزونی میگرفت، مدت‌ها عضو شورای ده بود. بتدریج مناصب مختلفی مانند، خبره آبیجو و شراب، کدخد، ناظر و خزانه‌دار، دارا بود، تا بالاخره مقام ریاست کل شهر را بدست آورد و از تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۵۷۱ تا ۵ سپتامبر ۱۵۷۲ که دوران تنزل و کساد بازار تجارتش آغاز گردید، در همان مقام باقی بود. محققین در حیات شکسپیر، یکی از خوشبختیهای پدر او را زناشویی او میدانند. و بیگمان میتوانگفت که ازدواج او با دختر یکی از خانواده‌های متشخص و معتبر آنزمان، در موقعیت وی مؤثر بوده است. همسر جون شکسپیر و مادر شاعر نایفه ما، ماری آردن Mary Arden، کوچکترین دختر رابرت آردن از ساکنین قریه ویلم کوت آستن کامتلو Cantowe Wilmcote Aston در فاصله چندمیلی استراتفورد است. ماری هنگام ازدواجش با جون شکسپیر اثری خوبی داشت، دارای زمینی در حدود پنجاه جریب بود

که سالیانه درآمد معتناهی حاصل میکرد. ازدواج آنها در پائیز سال ۱۵۵۷ در کلیسای محلی «ویلمکوت» صورت گرفت. ویلیام شکسپیر، شاعر بزرگ ما بزرگترین پسر و سومین فرزند آنها بشمار میرود. خانه‌ای که ویلیام در آن متولد گردیده، و امروز، یکی از امکنه مقدسه عشاق نبوغ و شعر شکسپیر است، هنوز در خیابان هنلی Henley Street در استراتفورد باقیست.

از کودکی شکسپیر چیزی نمی‌دانیم. جز اینکه تصور کنیم که او نیز کودکی بود، مانند کودکان دیگر، کودکی که در یک خانواده محترم بار آمده و پدرش مقام و منصب شاخصی داشته است. ولی آنچه میدانم و میتوانم آنرا یکی از مکونات شخصیت روحی و معنوی شکسپیر بدانم، کیفیت طبیعی استراتفورد است. این ناحیه یکی از زیباترین محال انگلستان محسوب میشود. مزارع شکفته و سرسبز، تپه‌های معطر و پر گل، چمنزارهای موج و جنگلهای پر از سکوت و موسیقی، رودخانه‌ها و چشمه‌سارهای آرام و شفاف، همه اینها موطن نابغه شعر و هنر را ممتاز می‌کند.

روح جهنده خندان و بی‌آرام او را هر لحظه بیازی میگیرد. نگاههای او را بدنبال مرغان جنگل تا اقصی نقطه افق میکشاند. روح او را در فضائی معطر و آرام پرواز میدهد. همه‌همه مستمر جنگلهای، قلب او را طپش وحشی و موزونی می‌بخشد. اندیشه او بدنبال کشف مجهولاتی میرود که در کتابها نیست. فقط در کتاب کون، در دفتر طبیعت هست! تنها کتاب و دفتریکه بیش از همه نبوغ ودها را تعلیم میدهد. همان کتاب طبیعتی که بقول گوته «تنها کتابی است که در هر صفحه معانی مهم و ارجمندی دارد». همین طبیعت زیبا و متلالی استراتفورد است که سراسر درامهای او را، مانند پرده نقاشی نفیسی، لطف و جذبه افسون کننده بخشیده است. و ج. رالف W.J. Rolfe در اینمورد میگوید: «شعر او (شکسپیر) آکنده از زیبایی و عطر گلهاست که در استراتفورد و حوالی آن میشکفند!» آری چه نیک گفته است. حواسم کجاست، باید گفت، آثار شکسپیر گلخانه‌ایست که گل‌های جادویی آن عطرها را گوناگون و سکر آوری دارند که استشمام آن انسانرا از فضای زمین دور میکند، بفضای مجهول دیگری میبرد، بفضائی که در آن نور آفتاب نیست، ظلمت شب نیست، فضائی است که در آن عطر نیم روشن متر نمی‌پیوسته روح انسانرا نوازش میدهد.

در هر حال شکسپیر بیش از آنکه از صفحات کتب تعلیم گیرد، از مکتب طبیعت الهام گرفته است. زیرا آنچه از آثار نویسندگان حیات شکسپیر مستفاد میشود، شکسپیر آموزش و فرهنگ اصولی و اسلوب داری ندیده و بطوریکه بن جونسون درام‌نویس معاصر او مینویسد: شکسپیر «اندکی لاتین و کمتر از آن یونانی میدانسته است.» لیکن تحقیقات بیشتری که در این زمینه بعمل آمده مؤید این نظر است که شکسپیر در سال ۱۵۷۰ بمدرسه متوسطه استراتفورد بنام Grammar School of Stratford که توماس جولیف Thomas Golyffe نام در عهد سلطنت ادوارد چهارم آنرا تأسیس کرده و بعد بوسیله ادوارد پنجم تجدید تأسیس گردیده - فرستاده شده است. شکسپیر در این مدرسه زبان لاتین را آموخته و دانستن اینزبان بعدها در خواندن آثار اوید Ovid شاعر بزرگ لاتین که ویرا میتوان یکی از اساتید شکسپیر دانست، بوی کمک فراوانی کرده است.

شکسپیر تا سیزده یا چهارده سالگی بدون شک در اینمدرسه متعلم بوده است. مطالعات مدرسی او ناگهان در این سال و در نتیجه بهم خوردن کار تجارت پدرش، قطع گردید. و از آن پس دیگر شاعر بزرگ ما در اطاق درس هیچ مدرسه‌ای داخل نگشت. ولی همان مقدار تعلیماتی که در مدرسه دیده بود وسیله مطالعه او بود و از آن پس دیگر شکسپیر آزادانه مشغول مطالعه شده و آثار گوناگون وی شاهد اطلاعات

وسیع و متنوع او درباره مسائل و معتقدات بشمار است. از این گذشته، نبوغ لریز و قابلیت سرشار عقلی و فکری او، او را در مطالعه در طبیعت و انسان یاری میکرد. یکی از امتیازات نبوغ شکسپیر معرفت تامه او بروج زمان و ادراک کیفیات مادی و معنوی انسان عصر خود اوست. و دامنه این مشاهده و مطالعه بقدری وسعت یافته که انسانهای مصنوع شکسپیر نمونه‌های انسانیت، در تمام عصور و ادوار حیات بشر، بشمار میروند. باین مناسبت است که گوته میگوید: «شکسپیر روحشناس بزرگ‌گیت، و ما از آثار او رموز و اسرار طبیعت بشر را می‌آموزیم.» و نویسنده فنان دیگری مانند آناتول فرانس میگوید: «شکسپیر شاعر بشریت است. و هر جا مردمان مستعدی برای ادراک هر چیز حقیقی و زیبا، باشند، جای اوست. او مانند «هومر» مافوق ملتهاست.» بیشک چنین است، و همین شمول و کلیت معرفت شکسپیر و اکتناهی او در روحیات و کیفیات وجود انسانست که او را شاعر تمام ملل و تمام عصور گردانیده و همه او را، در هر زمان و با هر زبان میستایند.

علاوه بر نبوغ و استعداد فطری آنچه او را بسوی تئاتر و درام میکشید، محیط هنری او در استراتفورد بود. چون شکسپیر، پدر او، در سالهائیکه رئیس بلدیا شهردار استراتفورد بود، دسته‌های بازیگران را دعوت میکرد. و مردم نیز از آنها استقبال میندند، زیرا «وارویکشایر» سهم مهمی در تاریخ درام انگلیسی دارد و زادگاه پیسهای معجزه‌ای *The Miracle* *Plays* بلوکهای میدلاند و نواخی آن از قبیل کاونتری، وایکفیلد، و یورک است. شکسپیر در کودکی با احتمال قوی همراه پدر خود در تماشای این نوع پیسها و بازیها شرکت میکرده است.

ما از زندگی شکسپیر پس از انفصالش از مدرسه یعنی از سن چهارده سالگی تا هجده یا نوزده سالگی چیزی نمیدانیم.

آنچه میدانیم در اینمدت شاغل و کارهای مختلفی بوده است. بعضی میگویند در مدرسه‌ای، کار میکرده، بعضی دیگر معتقدند که در دفتر یکی از وکلای عدلیه مشغول بوده، و برخی هم برآنند که بقصایب اشتغال داشته است. ولی ظن قریب بیقین آنست که وی در اینمدت شاید هر چند گاه بیکی از اینکارها میپرداخته و رویهمرفته در تمام موارد مذکور دست بکار بوده است.

واقعه تاریخی مهمی که در سن نوزده سالگی برای شکسپیر اتفاق افتاد زناشویی اوست. شکسپیر در اواخر ماه نوامبر سال ۱۵۸۲ با آن هاتاوای *Aenne Hathaway* دختر ریچارد هاتاوای که هشت سال بزرگتر از او بود ازدواج کرد. ریچارد هاتاوای، پدر زن شکسپیر، یکی از زارعین سرشناس دهکده شاتری *Shotterty* بود که در نزدیکی استراتفورد قرار دارد. همسر شکسپیر، پس از شش ماه، دختری زائید که ویرا در ۲۶ ماه مه ۱۵۸۳، تمعید دادند و نامش را سوزانا *Susanna* نهادند. بدنبال آن در ۲ فوریه سال ۱۵۸۵ آن دو فرزند دو قلوی دیگر بنام *Hamnet* وجودیث *Judith* بار آورد. شکسپیر جز این سه فرزند، اولاد دیگری نداشت، فرزند پسر او *Hamnet* در یازده سالگی مرد و شاعر بزرگ از داشتن نسل ذکور محروم گردید.

حیات شکسپیر از این تاریخ بعد تا سالهای ۱۵۹۲ و ۱۵۹۴ که ویرا در قله شهرت و افتخار مییابیم - برای ما معلوم نیست. درباره هجرت او بلندن روایات و افسانه‌ها فراوانست ولی علت اصلی آن علی‌التحقیق دانسته نشده. در آغاز ورودش بلندن - بنا بر روایات چندی - مدتیرا شاگردی میکرده، و اسپهای اشراف را که بتأثر میآمده‌اند، نگهداری میکرده است. لیکن در صحت تمام این فروض تردید فراوان است. از دوران اولیه حیات او در لندن نیز محققاً چیزی نمیدانیم، تا اینکه در سال ۱۵۹۲ شکسپیر بوسیله رابرت گرین *Robert Green* درام‌نویس مشهور عصر الیزابت و مؤسس درام زمان، معرفی میشود. و همین سال را نیز بنا بر استنباط ج. داور ویلسون *J. Dover Wilson* میتوان

سال اشتغال شکسپیر بنوشتن درام دانست. وی در اینزمان بدون شک بازیگری بوده ولی این مسئله که با کدام دسته و در کدام تئاتر بازی میکرده، هنوز معلوم نیست. اغلب محققین بر آنند که وی در اینزمان یکی از بازیگران دسته لرد استرنج *Lord Strange's Men* بوده است. از سوانح مهم این زمان طاغوتی که از سال ۱۵۹۲ تا ۱۵۹۴ لندن را فرا گرفت. و در اینمدت تمام تأثرها بسته شد. و مدیران تأثرها یا سردسته‌های بازیگران مجبور شدند که مایملک خود را بفروشند و اعاشه کنند. لیکن حوادث کم‌کم برشد و شهرت شکسپیر کمک میگرد. درام‌نویسان بزرگ انگلستان در اینزمان مانند لی‌لی، گرین، کید پیل، لاج و مارلو یا در گذشتند و یا از صحنه تأثر کناره گرفتند، و بتدریج شکسپیر فرمانروای بلامنازع عرصه درام و تأثر میگردید. شکسپیر از این تاریخ تا ۱۶۱۶ که از اینجهان درگذشت چون شمعی میسوخت و اشکهای خود را بصورت آثار جاویدانی دامن‌دامن نثار تاریخ میگرد. در روز پنجشنبه ۲۳ آوریل ۱۶۱۶ مجمر وجودیکه عود نبوغ در آن میسوخته و فضای زندگی انسانرا جاویدان معطر کرده است، خاموش گردید و در ۲۵ آوریل در کلیسای استراتفورد، نزدیک دیوار شمالی محراب کلیسا بخاک سپرده شده و همانطور که خود در پایان درام *Hamlet* میگوید: بقیه سکوتست!

The rest silenecei

شخصیت و آثار شکسپیر

تمام اعاضم و نواغ فنون و آداب، بیش از هر چیز دیگر، دو چیز، روح زمان و شخصیت خود را در آثارشان مصور کرده‌اند. هیچ شاعر، نویسنده یا دراماتورژ *Dramaturge* بزرگی را نمیتوان یافت که آثارش ممتلی از روحیات، عقاید، احساسات، عواطف و تمایلات او، و بدیگر سخن، مظهر طبیعت خاصه وی نباشد. و باین سبب معرفت یافتن بطبایع و شخصیات بزرگ هنری و فکری، جز از این طریق بحث و فحص، مطالعه و تعمق، تحلیل و تعلیل آثار آنها، میسر نیست. بیشک مطالعه در محیط و عصر، یک شاعر یا نویسنده، یا همانسان که هیپولیت تن *H. Tain* منقد و منتبع بزرگ فرانسوی معتقد است، مطالعه در وضع خانوادگی و کیفیت جسمی و روحی، در کیفیت محیط طبیعی و اجتماعی، و بحث در عصر تاریخی و موقعیت زمانی؛ در شناختن بزرگان بما یاری میدهد، لیکن شاعر یا نویسنده‌ایکه در حیات خود، سایه‌وار بر زمین قدم نهاده، و بعلت تقدم عقلی و فکری، از جانب ابناء زمان شناخته نشده است. جبران این مجهولیت آشکار خود را، در صفحات آثار خود کرده و در این اراضی بکر و باران خورده نبوغ، استعداد و آثار خویش، نقش لایزال و امین و کاملی تصویر کرده است. هنرمندان سلف، صاحبان نفوس و ارواح آزاد و ممتازیکه در جماعات و محیطات پریشان و بیگانه از شخصیت آنها، میزیسته‌اند، همیشه رسالتشان از جانب اکثریت، جز گروهی اندک مجهول میمانده است. آنها اگر با مردم زمان بیگانه بوده‌اند، با روح زمان و با تعقل و احساس خود آشنائی استواری داشته‌اند. آنها مقدم بر زمان بوده‌اند، لیکن با تقدم خود بیگانه نبوده‌اند، با آثار خود در خلوتی که با خود داشته‌اند، بیگانه نبوده‌اند. آثارشان مظهر روح آنهاست. مظهر حقیقت، طبیعت، سلیقه، احساس و بالجمله مظهر تمام وجود و خاصیت آنهاست. آنها با آینده، با مستقبل روح و استعداد و تعقل و احساس بشر، بیگانه نبوده‌اند، آنها اگر با انسانهای منحط و فاسدالفکر بیگانه بوده‌اند، با انسانیت آشنائی و پیوند جاوید داشته‌اند.

انها اطباء حاذقی بوده‌اند که بیماری انسانها را دریافته بودند و داروی آنرا میساخته‌اند، اگر ابناء زمان، مانند کودکان و اصحاب طبایع منحرف و ناسازگار، از قبول دارو امتناع میکرده‌اند و از شکنجه و رنج بیماری تبه میشده‌اند، داروی آنها برای آیندگان معجون حیات و اکسیر زندگی

گردیده است. آیندگان در زوایای تاریک و غبار گرفته بدنبال داروی آنان بجستجو میپردازند و عمری را صرف یافتن آن دارو میکنند.

شکسپیر از این اطباست، از بزرگترین آنهاست. شکسپیر از آن نواع مجهولست که در زندگی، و حتی تاکنون نیز، انطور که باید و شاید شناخته نشده است. هنوز پیامش مجهولست. باید آنرا جستجو کرد، باید آنرا یافت، باید آنرا چشید و نوشید، باید آنرا هضم کرد. با اینهمه کتب و تحقیقاتیکه درباره وی شده، هنوز بسیاری از جهات حیات مادی او بر ما پنهانست. هنوز از زندگی او کم میدانیم. آثار شکسپیر مظهر کامل شخصیت او و جوانب مختلفه طبیعت انسانی اوست، وی در تمام آثار ارجمند و منبع خود، خود را مصور کرده است. تمام وجود و هستی خود را در سخنان خود ریخته است. شخصیت کامله او، مانند رشته الماس منظم و منسجمی است که هر قطعه آن لابلای قطعات گوناگون رنگارنگ حریر و مخمل پنهان شده. تماشای این حریرها و مخملهای خوشرنگ و درخشان، چشمان ما را مسحور میکند و میفریبد، ساعتها تماشای آن سرگرم میشویم و از یافتن الماسها منصرف میشویم. مسحور نقوش و اعراض نبوغ میشویم و از جستجوی حقیقت و جوهر آن غافل میمانیم.

بدون شک شخصیتی مانند، هاملت، ماکبث، فالستاف، پروسپرو، رومئو، اورسینو، پوستموس، که مصنوع نبوغ و استعداد هنری وی میباشند، مظاهر گوناگون شخصیت روحی او و مظاهر تکامل و ارتقاء این شخصیتاند. احساسی که تا حد طوفان و برق میرسد، تفکر آرامی که چون اعماق دریاها نفوذ ناپذیر و مرموز است، تردید و ریبی که ابعاد کواکب و افلاک را طی میکند و از هر قید و سنتی میگریزد، عاطفه معطر و شیرینی که در بستر عشق میآرد، و عشقی که بماخولیا و وسوسه می کشد، روح شاعرانه ای که حرکت نسیم جنگلها و جنبش سوسننها و بنفشه های کنار نهرها آنرا مضطرب میکند و باو اشک میدهد، تمام خاصیات دیگری که در آثار او پراکنده شده - همه و همه نقوش و تصاویر و مظاهر این روح جلیل و منیعی است که... درامهائی مانند هاملت و ماکبث، پدید آورده است. شاید با اطمینان بتوان گفت که هاملت دقیقترین تصویرست که در آن شکسپیر را میتوان یافت. و بهمین سبب مبهم ترین و معتقدترین شخصیتی است که شکسپیر ساخته است. هیجانات و اضطراباتی که از لحاظ معرفت الروح در درام ماکبث وجود دارد، در قبال عمق و ابهام و شمول شخصیتی چون هاملت مانند ارواح افسانه ای که پیش از طلوع خورشید میلغزدند و ناپدید میشوند - از میان میروند. هاملت دریائی است، زیرا مظهر روح شکسپیر است!

آثار شکسپیر

تاریخ آغاز آثار شکسپیر، مانند بسیاری از مسائل حیات او علی التحقیق بر ما مجهول است - ما همین اندازه میدانیم که در سال ۱۵۸۶ هنگامیکه بیست و دو سال از عمر وی میگذشت، استراتفورد را ترک گفت و روانه لندن گردید. روایت دیگری نیز حاکیست که شکسپیر در استراتفورد با گروهی از جوانان همسال خود موآمراهی کردند و از پارک سر توماس لوسی Sir Thomas Lucy از شارلکوت هاوس Charlecote House چند گوزن دزدیدند و این سبب شد که نگهبانان باغ، شکسپیر را، که در این کار شرکت داشت و هنگام کار مواظب رفقاییش بود، دستگیر و حتی تنبیه کردند. شکسپیر پس از آن مجبور شد استراتفورد را ترک گوید. لیکن چون این اهانت ناروا برای روح جلیل شکسپیر تحمل پذیر نبود، وی قصیده ای که نخستین اثر شعری اوست، در هجو لوسی ساخت که از میان رفته و از کیفیت آن اطلاعی در دست نیست.

اگر این روایت که صحت آن مشمول تردید و تکذیب فراوانست، درست

باشد، باید اولین شعر شکسپیر را همان قصیده هجویه دانست. ولی مسلم اینست که نبوغ شکسپیر پس از ارتحال وی بلند، شکفته شد و وی از سال ۱۵۸۹ بعد شروع بابداع و ابتکار کرد. بیشک مشاهدات او در لندن که باخاطرات ایام استراتفورد و ملاحظات و تأملات او در منابع و مناظر فیاض و الهام بخش طبیعت درهم آمیخته بود، و همچنین توسعه مطالعات و تجربیات او در کار تئاتر، استعداد ویرا بجریان انداخت و زمینه آماده ای برای ظهور نبوغ وی فراهم ساخت. شکسپیر پیش از آنکه درامهای ابتکاری و جاویدان خود را بنویسد، مدتی بتصحیح و تنقیح درامهای نویسندگان معاصر یا گذشته میپرداخته و آنرا برای صحنه آماده میکرده است. از اینگونه آثار که با احتمال قوی، هنگامیکه با دسته بازیگران ارل لیسستر Earl Leicester یا بریج Burbage یا لرداسترنج و پس از آن لرد هانسدن Lord Hunsdon یا لرد چمبرلین L. Chamberlain و بالاخره با دسته بازیگران شاه King's Players در زمان جیمس ششم و در سال ۱۶۰۳ جیمس اول، همکاری داشته، از جانب شکسپیر تصحیح و تطبیق با صحنه گردیده است، اکنون در دست است. مسلم اینست که شکسپیر اینوظیفه را بهمراهی چند تن دیگر از نویسندگان و درام پردازان زمان انجام میداده و همین کار در اشتهاوری اثر فراوان داشته است.

متخصصین حیات شکسپیر، مراحمیرا که نبوغ و استعداد وی در طریق هنر خود و تکامل آن طی کرده بچهار مرحله تقسیم میکنند:

مرحله اول: که از سالهای ۱۵۸۹ و یا ۱۵۹۰ آغاز میشود و بسال ۱۵۹۴ انجام مییابد. دوره تلمذ و عدم بلوغ استعداد هنری شکسپیر است و آنرا مرحله Immature Art مینامند تصحیح و تطبیق درامها بهمراهی دیگران در اینمرحله صورت میگرفته و نبوغ وی بتدریج بمرحله کمال میرسیده است.

مرحله دوم: که آغاز آن سال ۱۵۹۵ است. مرحله متوسط کار اوست. روح هنرمندش، در اینمرحله بکمال میگراید. قدرت مشاهده، نیروی تعقل و تصور او پخته میشود. وحدت ذهن و استعداد تحلیل و ادراک متمتازش آغاز میگردد. ایندوره بسال ۱۶۰۱ پایان مییابد.

مرحله سوم: بین سالهای ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۷ دوره بلوغ و استعداد کامل هنری اوست. بهترین تراژدیهای جاویدان شکسپیر در اینزمان نوشته شده و وی در اینمدت که چهل و چهل و پنجمین سالهای عمر را طی میکرده تمام تجارب، معرفت و ملاحظات خود را از حیات و انسانیت و طبیعت مصور ساخته است. اینمرحله، دوره طوفانی نبوغ اوست، مرحله کمال آفرینش اوست، مرحله تردید و اضطراب فکر و احساس اوست. مرحله ایست که شکسپیر رسالت خود را ابلاغ میکند و جهان اندیشه او ساخته میشود، اینمرحله نشانه بدبینی و تشائم تشدید شکسپیر است. هالام Hallam در کتاب «ادبیات اروپا» میگوید: «بنظر میرسد که در حیات شکسپیر مرحله ای وجود داشته که قلب او مضطرب و ناراضی از جهان یا وجدان خود بوده است، خاطره ساعتی که بدی میگذشته، خدنگ احساس و تمایلی که بیجا بکار رفته و یا جبران نگردیده، تجربه طبیعت انسان که بالاخص مواجهه با معاشین نالایق بالاختیار یا توسط محیط آنرا بمرم میاموزد - همه اینها، همچنانکه در اعماق فکر عظیم او فرومیروند، نه تنها گوئی ادراک لیر و یا تایمن (دو تن از شخصیتهای بزرگ تراژیک شکسپیر) را با آن الهام کرده است، بلکه ادراک یک شخصیت بدوی - شخصیت تویبخ کننده نوع بشر را بوی الهام میکنند.»

مرحله چهارم: که از سال ۱۶۰۷ تا ۱۶۱۲ طی میشود. دوره آرامش و تأمل آمیخته بسکون و اطمینانست Rest Fulcontem plantion اکنون دریا از طوفان نجات یافته، ابرهای تیره و درهم بال بسوی افق مجهول گسترده، خورشید زیبایی از درون تاریکیها بیرون جسته،

مرجانها و مرواریدها بساحل ریخته شده، افق شن‌گرفی رنگ تجلی کرده و سکوتی نرم و معطر، سکوتی روشن و پر از سکر و موسیقی، مانند ردائی مخملی مظاهر، این نبوغ را در خود پیچیده است. در ایندوره روحیرا میبایم که تعادل خود را باز یافته، از ابلاغ رسالت جهانی و جاوید خود فارغ شده. از چنگ شیطان نبوغ گریخته و مانند دکتر فاوست، از وسوس و تسویلات مفیستوفلس نجات یافته (۱) است. خرابیها را جبران میکند و بعمران و تجدید بنا میپردازد. شکسپیر که یکزمان حاملت ماخولیائی و بدبین، ماکبث عاصی، مضطرب و جنایتکار را تصویر میکرده و با حساد و رقباي خود بنبرد میپرداخته؛ شکسپیری که بدبین بوده، مردد بوده، رنج میبرده، و خود را عذاب میداده است، اکنون در استراتفورد خانه و مزرعه‌ای خریده، از تلاش حیات فراغت یافته و میخواهد خود را از تعذیب نفس نجات دهد. میخواهد خود را تسلی دهد. میخواهد طیش نبوغ و اضطراب مایوسانه فکر و روحی را که هاملت را آفریده، نجات بخشد. بهترین و بزرگترین کمدهای جاویدان شکسپیر در ایندوره بوجود میآید. شخصیتی مانند پروسیرو (در درام طوفان) پدید میآورد.

پس از سال ۱۶۱۲، شکسپیر از کار تئاتر کناره گرفت و باستراتفورد بازگشت. چهار سال آخر حیات خود را در آرامش سعادت‌آمیزی بسر برد و سرانجام بیمار شد، «بن جونسون» و «میشل درایتون» دو نفر از درام‌نویسان معاصر و عزیزترین دوستانش، بیعتاد وی رفتند. ولی بیماری وی طولی نکشید و در روز دوشنبه ۲۵ آوریل ۱۶۱۶ در گذشت و بقول خود او «آخرین صحنه این داستان پرماجراي شگفت‌انگیز» پایان یافت! درامهائی که شکسپیر در مراحل اربعه حیات هنری خود نوشته است، از سی تجاوز میکند. بحث جامع در هر یک از دارمهای او زمینه کافی و وسیعی است که فرصت کافی برای اقدام بآن لازمست، زیرا هر یک از آنها را میتوان، از چندین جانب مورد بحث قرار داد. جنبه شعری، نسب هر یک از درامها، جنبه تئاتری جنبه داستانسرایی، و بالاخره معرفت‌النفسی هر یک از شخصیات (کاراکترهای) آن و ارتباط این شخصیت با تکامل شخصیت فکری و عاطفی و روحی شکسپیر، بآن سبب که شخصیتی که شکسپیر در مراحل اربعه حیات هنری خود تصور کرده، همه اشباع شده از عقاید، ملاحظات، تفکرات، انفعالات روحی و تمایلات اوست. کاراکترهائی مانند «والنتین»، در مرحله اول، ژاک و هانری پنجم، در مرحله دوم، هاملت و اوکتاویوس، در مرحله سوم، و «پروسیرو» در مرحله چهارم، همه و همه مظاهر گوناگون شخصیت، وجود فکری و عاطفی شکسپیراند. و معرفت کامله بشخصیت این نابغه بزرگ - یا بقول میلتون شاعر نامدار انگلیس - این «کودک خیال» فقط در نتیجه بحث و تعمق و تحلیل همه جانبه این شخصیات حاصل می‌شود.

دریغ من از آنست که صفحات این مجله و نبودن فرصت مقدر - امکان بحث مفصل را درباره هر یک از درامهای شکسپیر، آنهم بالاخص در یک مقاله - از من سلب میکند و من علیرغم عشق و میل مفرطم بمعرفی و تحلیل جداگانه آنها، مجبورم از درامهای شکسپیر فقط نامی ببرم و تنها از یک درام بزرگ وی که نادیده انگاشتن یا رعایت اختصار در آن کردن، خلاف انصاف و در برابر نبوغ وی قصور است - بیشتر سخن بگویم. و اینکار برای من مایه افسوس فراوانست!

۱. اشاره بدرام مشهور گوته بنام «فاوست».

آثار جاویدیکه شکسپیر در مراحل اربعه نوشته با توجه به نتایج وی در هر کی از آنمراحل از اینقرار است:
درامهای مرحله اول:
 تیتوس اندرونیوکوس

Titus Andronicus
 کوشش عشق بیهوده است

Love's Labour's Lost
 کمدهی خطاها

Comedy of Errors
 رؤیای نیمه شب تابستان

Midsummer Night's Dream
 رومئو و ژولیت

Romeo And Jliet
 دو مرد نجیب از ورونا

Two Gentlemen of Verona
 هانری ششم با اجزاء آن ریشارد دوم

و ریشارد سوم
 و دو قصیده دراماتیک جلیل بنام

ونوس و آدونیس
 Venus And Adonis

و لوکریس
 Lucrece

درامهای مرحله دوم:
 جون پادشاه

King Jhon
 تاجر ونیزی

Merchant of Wenice
 رام کردن زن سرکش

Taming of the Shrew
 هانری چهارم با دو قسمت آن بنام:

زنهای شاد و نیدسور
 Menny Wives of Windsor

و هانری پنجم
 Henry - v

هیاهوی بسیار بر سر هیچ
 Much Ado About Nothing

آنطور که شما آنرا میخواهید
 As you Like it

دوازدهمین شب
 Twelfth Night

خوبست آنچه پایان آن خوبست
 All's well that Ends well

در اینمرحله نیز شکسپیر تغزلات و اناشید (Sonnets) خود را که مثال کامل و جاوید شعر انگلیسی است، پدید آورد.

درامهای مرحله سوم:

در اینمرحله شکسپیر درامهای ذیل را نوشته است:

ژول سزار،

Jolius Caesar
 هاملت،

Hamlet
 اندازه باندازه

Measure for Measure
 اتللو

Othello
 ماکبث

Makbeth
 لیر پادشاه

King Lear
 ترویلوس و کرسیدا

Troilus And Cressida
 آنتونی و کلئوپاتر

Antony And Cleopatra
 کوریولانوس

Corio lanus
 و تایمن آتنی

Timon of Athens
 درامهای مرحله چهارم: عبار نست از:

پربلکس
 Pericles

طوفان
 Tempest

سیمبلاین
 Cymbline

افسانه زمستان
 Winter's Tale

و هانری هشتم
 Henry VIII

در شماره آینده درباره هاملت یکی از سه تراژدی بزرگ شکسپیر بحث خواهیم داشت.